

...

گل وحشی بطرف کوهساران بشادی میگذارد روزگاران
 گل انسی در آغاز جوانی زند بدرود بروی زندگانی
 (نکو رویان هر جایی چنینند)
 (کشیده زهروداده انگینند)

روسو و رمان «ژولی»

قلم دکتر رضا زاده شفق

(۲)

آلمانی نام برد. پس در آن عصر رمان نویسی بطرز مراسله معمول بود. نهایت اینکه روسو با احساسات تیز و قلم روشن و شیوا و روح عاصی نازاحت خود در زمانی که اخلاق و افکار ملت فرانسه دچار تشنج غریبی شده بود فرصت ظهور پیدا کرد و دست قلم را بزرگ حواس محیط زد و پیامبر حیات جدید واقع شد. پس در رمان ژولی زیاد پیدا نمود و مخصوصاً زندهای تازه روش پاریس بروی و بر آثار وی جوشیده و بجنب تصنیفات او کوشیده و رفته منشا اثرها همچو کاغذ زرمی بردند. ورقی را که خط دست روسو در آن بود حرز جان و نگینی را که نام روسو داشت مهره امان میدانستند و یک دیدار او را بصد منت خریدار بودند و از دور آرزوی خدمت او میکردند. روسو بت زنان پاریسی شده بود!

تأثیر رمان ژولی به خارج حدودفرانسه نیز راه یافت و سرعت برق در اذهان خوانندگان

شهرت یافتن و مشقری پیدا کردن تألیفات نویسندگان را و انما نمی توان قاعده روشن و آسانی جست. گاهی کتابی که بحکم فوق ادبی و مضامین علمی مزایایی دارد کم نام و ناخوانده می ماند یا اقلاً بهترین متاع بازار و کل سرسبد کتب و آثار نمی شود و کتاب دیگر که ظاهر از آن مزایا کمتر دارد در اول انتشار زبان زد صفار و بکار میگردد. گویا گذشته از خصوصیات و مزایات که در خود یک تألیف تواند بود زمان مناسب و مکان مساعد نیز شرط ترقی و اشتها آن باشد و شاید بایک رجوع تاریخ ظهور تصنیفات ادبی در اغلب موارد این دو عامل را بالعیان به بینیم.

روسو حالش در رمان (ژولی) جز این نبود. از سابقین و معاصرین روسو در اسلوب ژولی یعنی تصنیف رومان در صورت مراسلات استادانی کار کرده بودند و می توان برای مثال از «ریچاردسون» نویسنده نامی انگلیسی و (گوتته) شاعر بزرگ و معروف

انگلیسی و آلمانی جا کرد و در همان سنوات انتشار پرده زبان ترجمه شد حتی جلب نظر نخبه علما و ادبای این دولت بزرگ را نمود. گفته اند دکانت، فیلسوف مشهور آلمان که زندگانی منظم و مرتب او ضرب المثل بود و مردم با ایاب و ذهاب او ساعتها را تصحیح میکردند تنها یک روز گردش غریبگانه خود را ترك کرده و آن روزی بود که رمان ژولی را میخواند؛ (بایرون) شاعر ماهر انگلیسی بعد از مطالعه «ژولی» چنین گفت: «الویز را رهبر خود قرار داده و در زمینه ای که روسو آنرا آماده کرده تکاپو کردم و از قوت و صحت توصیف و بداعت و زیبایی وقایع چندان متأثر گردیدم که از بیان آن عاجزم». در واقع بایرون با روح پیداری که داشت بزرگترین امتیاز این کتاب را دریافته است. زیرا باجماع روسو شناسان بالاترین مزیت این رمان در افکار تنها نیست بلکه در طرز تعبیر و اسلوب نگارش آن است مخصوصاً وقتی روسو یکی از دو عاشق نامه نویس را در عین ژولین احیای عشقانه به توصیف طبیعت و تصویر بدایع خلقت و میدارد گاهی بدرجه اعجاز قلم که مخصوصاً پیامبران انشا میباشد میرسد و بحریان تصورات را با ظرافت تصویر آرایش میدهد و خواننده صاحب دل را بی اختیار محظوظ و مجذوب میدارد. روسو خودش ازین لحاظ باب چهار و پنج کتاب ژولی را نمونه بلاغت می شمارد. مطالعه بعضی ازین نامه های نامی مانند نامه یازدهم باب چهارم که در آن عاشق دلشکسته وصف زیبایی های منزل معشوق را میکند در نشان دادن قوت بیان و رفقت احساس و حسن انشاء

و مهارت تصویر کافی خواهد بود. مبدا تصور شود که رمان ژولی سراپا محسنات است و نقیصی ندارد. بطوریکه اشارت رفت محیط و روح مردم آن زمان در انتشار این کتاب بسیار مساعد و پذیرا بود و الا این همه مراسلات دور و دراز با آن اطباء در وصف و تفصیل در بیان حال خاصه داخل کردن مطالب اخلاقی و اجتماعی غامض در نامه های عاشقانه البته هر طبع لطیف با ذوق را میزند و مخصوصاً در عصر ما که رمان نویسی نیز متناسب با دیگر موضوعات باوج کمال رسیده دیگر این قبیل رمانهای ممل را نمیخوانند. رمان امروز با وضاع طبیعت و احوال روح نزدیکتر از آنست که مطالب را در سلك نامه های دراز بیجا پیچ بیان کند.

رومان نویسی امروز روح شناستر از آنست که فرضاً برای نمودن خدعه عشق یا معایب انتحار یا نواقص جامعه متوسل بوقایع نگارنهای مطول و گساهی بیمورد و مصنوعی پاریک اندیش مانند (دوستویوسکی) و (اتاتول فرانس) و (زودرمان) و (برناردشو) و (ولس) و امثال اینها وقایع و مطالب را با ملاحظه دقیق شرایط محیط و حفظ نکات روحی ادا میکنند و خواننده را دائماً مشرف بخط سیر طبیعی اوضاع نگه میدارند و روح او را با خارج شدن از رشته اصلی نمیآزارند و دقت او را بیخود پراکنده نمیکند و همواره مرکز ثقل جاذبه هوش و حس را درود نظر میگیرند.

ژولی، نام دختری است که در طی تحصیل پیش شخصی موسوم به (سنت پرو)

های ایندوره ریاضت این زن پشیمان حد شناس است که برای عاشق خود درس اخلاق و بردباری و ممانعت یاد میدهد. در ضمن همین نامه ها و جوابهای آنها است که برخی از عقاید اجتماعی و اخلاقی و دینی روسو به زبان و بیان می آید.

روسو به نسبت این ماجرای عشق و لغزش اخلاقی (ژولی) در ابتدای رمان توصیه میکند که در شیوگان این کتاب را نخوانند و فقط زنهای تجربه دیده آنرا مطالعه کنند. عقیده ریچاردسون، بر این بود که زنهای جوان بهتر است از این قبیل حکایات بخوانند تا عبرت گیرند ولی دیگران که روسو نیز از آنها بود عکس این نظر را داشتند و میگفتند رمانهای شهوی هر چند در انجام کار عواقب وخیم را نشان دهد باز در ابتدا هوس و خیال دختران بی تجربه ساده لوح را بحدی تهییج میکند که آنها هرگونه عاقبت را فراموش نموده و بکلی دم غنیمت دان و فرصت شمار میگردند. نوشتن رمانی که با تمام وسایل هوای شهوی را بیشتر از حد طبیعی و زودتر از زمان مساعد تحریک می کند و آنگاه بکار تألیف بدان پرداختن و آنرا بدست دختران جوان دادن بدان ماند که شخص خانه را آتش زده سپس آنرا با تلمبه ب خاموش کردن کوشد. پس غلت تحذیر و تنبیه روسو را که در مقدمه ژولی کرده از این لحاظ تعلیم و تربیتی نمیتوان فهمید اما از طرف دیگر میتوان از این استاد تعلیم و تربیت پرسید که اصلا چرا چنین رمانی تألیف نمود تا محتاج دستور و مال اندیشی و ملاحظه و هراس گردد. شاید جواب این سؤال را « روسوی، عاقل و مریی تواند

کارشان از استادی و شاگردی به عاشقی و معشوقی میکشد. او را نام (الویز تازه) نیز داده شده و این تسمیه یاد روحانی و حکیم مروف قرن دوازدهم میلادی (آبلار) (۱) پیش آمده که شاگرد دختری داشت با اسم (الویز) و این روحانی صاحب دل در ضمن درس علمی کارش به درس عشق کشید و از قیل و قال علوم به حسب حال محبت رسید و بزبان حال چنین گفت: بشوی اوراق اگر همدرس مائی که درس عشق در دفتر نباشد! و خود را در عشق انگشت نما کرد و گوس رسوائیش بر سر بام زده شد سب رسوائی آبلار مقام روحانی او بود که يك كشيش عيسوی نياستی زناشویی کند تا چه ماند به معاشقه، باستی نفس اماره را در سینه خود خاموش نماید نه اینکه گرفتار هوا و هوس آن گردد. معلم جوان الویز تازه ما که روسو آنرا تخیل کرده این اشکال را نداشت ولی مشکل دیگر در میان بود زیرا پدر ژولی آدمی بود در پند و پناه جو و سختگیر و بازواج این دودلدار دل نمیداد تا کار بجائی رسید که ژولی نسبت پدر عاصی شد و سر انجام در معامله با معلم خود بجایی که بر سر راه هر يك از ما اولاد آدم هست افتاد و بعد از آن از گناه خود تائب گشت و پرهیز کاری پیش گرفت و پندها و تالیفات به آموزگار مقتون داد و آخر با شخصی دیگر موسوم به (ولمار) که از او پیرتر بود ازدواج نمود بعد ازین زناشویی تمام بقیه عمر ژولی به جهاد اکبر گذشت. در میان عقل و حس دل و دماغ تکلیف و دلخواه دست و پا زد و سخت خود داری نمود. نامه

بدهد ولی روسوی، عصبانی و فاشگو و هرجانی
 و سر از پاگم کرده خوب میتواند . بیکسمت
 مندرجات این رمان نظیر پیش آمد های خود
 روسو بیکسمت آن نیز مبتلا به اهل زمان بود
 و روح بی آرام نامرتب روسو اینگونه تاثرات
 را گاهی بحکم خود خواهی و گاهی از راه
 بیخودی بیباک میگفت : رمان ژولی بقصد تعلیم
 و تربیت نوشته نشده . در دورساله جوانیه که در
 مقابل سوال دانشکده ، دیژون، نوشته و در کتاب های
 پیمان اجتماعی ، و امیل ، بود که روسو متممداً
 برای تلقین جدی عقاید خود و دفاع از آنها
 و هدایت مردم و راهنمایی جوانان قلم زد یعنی
 این کتب را از روی نقشه معین و معقولی نوشت
 ولی در رمان ژولی، قلم روسو بی افسار است
 و اگر افساری داشته اداره آن در دست دل بوده
 نه عقل و قسم مهم جاذبه این کتاب بطوریکه
 مذکور افتاد ازین حیث است .

ولی روسو با اینکه در طبع مختلف داشت
 دوشخص نبود . پیداست که حامل حس و
 عقل روح است و آن دارای وحدت است
 و ازین رو هر چند رمان ژولی بسائقه حسن
 تحریر یافته باشد از تأثیر و دخالت عقل بکلی
 محروم نیست . اینست که اشخاص این رمان
 گاهی در عین تاثرات حسی اندیشه های خردمندانه
 پخته خوبی اظهار میکنند . از آنجمله است
 تحریصهای (ژولی) عاشق سابق بقرار خود را
 به خودداری و تقوی و اعتقاد بخدا و صداقت
 و وفاداری خود او نسبت بشوهر متین و خیر
 و بسیار بردبار پیرش (ولماو) . این قبیل
 نصایح اخلاقی برای زنهای تازه بدور آمده و
 قشری آزمان پاریس که با حیات خانواده بازی

میکردند و اصلاً زندگی را ملعبه می پنداشتند
 مفید و مایه عبرت بود . با اینهمه از حق نباید
 گذشت ، ژولی خانم هم دیگر آنمایه که
 میخواهد سخنان پند آمیزش در نظر خواننده
 محبوب و مؤثر نمیتواند بشود . دختری که در
 عتفوان شباب برای الزام و مستأصل ساختن
 پدر مرتکب شاعت گردد مجبل تر و پخته تر
 و پاران دیده تر از آنست که در مقابل ما تأثیر
 يك زن ساده معصوم بیچاره بگناه افتاده را
 بنماید . ولی حرف آنجاست که ژولی با این
 مراتب از زنهای مده آزمان در بسیاری از
 صفات بهتر بود و خود این کار پشیمانی و توبه و
 وظیفه شناسی و بردباری و حاضر بخدمت و کوشش
 بودن او را سرمشق زنان قرار میداد . این
 زمانی بود که امثال (مادام دپینی) و شوهرش
 علی رؤس الاشهاد قوانین و تکالیف مقابل زن
 و شوهری را با اعمال بی پرده خود نقض می
 کردند و منتظر توبیخی هم نبودند . ژولی روسو
 در این بین ریاضتی و شهامتی بکار برد و بعد
 از آنکه خودش پدام افتاده و نجات یافته بود
 با تفصیل و دلیل داد زده و بدیگران گمت :

« من نکردم شما حذر بکنید . . . ا در هر
 صورت بد یا خوب ژولی در این ماجرای عشق
 البته اخلاقتش عالیتر از اغلب زنان تازه پاریس
 حتی از معلم سابق و عاشق لاحقش (سن پرو)
 بنظر میآید این آدم با وجود اینکه از ملامح
 و عواطف بشری بکلی عاری نیست باز در عشق
 بطوری خودگام است که تمام دنیا را در
 برابر هوسهای خود فراموش میکند . واقعاً
 سزای اوست که ژولی آتش عشق او را با
 آب سرد ، و اعظ دینی و اخلاقی خاموش با

نیم شعله نماید .

موسیو (ولمار) خوب ما نیز حالت خالی از غرابت نیست . در محبت و علاقه و خانه داری و بالا تر از اینها در تحمل و پایداری الحق نمونه است ولی از طرف دیگر تعجب است که چگونه با خونسردی و آرامی تمام جان کنی های عشق دوجوان را که یکی از آندو زنی باشد تماشا می کند و آنها همی در ملاقات و معاشرت و مراسم خود دوام می کنند .

خلاصه آنکه رمان ژولی مانند روح روسو بی اعتدالی و رشته گسیخته گی زیاد دارد اما بطور کلی در نمودن تأثرات زندگی بشر مهارتی در آن بکار رفته . بالاخره داستان عشق پنهان شدنی نیست و از کتاب های آسمانی نورافرو قرآن گرفته تا آخرین کتاب رمان عصر ما حدیث عشق سر سلسله سرگذشتها بوده و هر کس در مطالعه حالات بشر گرفته است : بازگو از نبرد و از یاران نجد !

از دیگر جهت چنانکه گفتیم عقاید و تعالیم مفید اجتماعی در ژولی، اظهار شده مسئله لزوم اعتقاد بخدا ، عدالت درباره توده مردم ، احترام بنوامیس فطرت ، صیانت نفس و احترام از افتخار ، تربیت بچه گان ، همچنین مسائل راجع بامتياز ارثی که آن زمان مستند اشراف بود و عادت دوتل، و تمدن ساخته و مخالف طبیعت ، و بی مبالائی دودین و اخلاق و دیگر مسائل فرعی در ضمن رسائل موضوع بحث شده و عقایدی در هر باب اظهار گردیده این افکار عالی چنانکه بتکرار گوشزد گردید هرگز بسبب معارضه و استدلال و تعلیم رسمی بیان نشده بلکه باور طبیعی در ضمن صحبت

و تأثرات بوجود آمده .

اگر بنا بود در تأثیر این قسم رمانها در جامعه ایران صحبت شود اینجانب نیز موافق عقیده خود روسو می گفتم جوانان نابالغ و ساده این مرز و بوم نبایستی اینگونه رمانها را بخوانند زیرا تا آنها هدف و نتیجه آخرین وقایع را درک کنند بسا میشود که آتش شهوت دیگران آنها را خواهد سوخت . درست است قوای شهوانی نیز در ردیف قوای دیگر بشری جزء فطرت است و ظهور آن طبیعی است و تعطیل و مهمل گذاشتن هیچ يك از این قوا مطلوب نیست . ولی از طرف دیگر تحریک غیر طبیعی و بی موقع آن قوا خاصه در عقوان شباب ناگرایر آسایش روحی جوانرا بهم میزند و معادله حیات او را مختل میسازد و نمو یکسوق و مقاسب استعداد های طبیعی را مانع میشود و مزاج را مشوش می کند و سرانجام بنیان وجود باغلبه یکی از قوای سرکش از پا در می آید .

اگر از تازه جوانان بگذریم جامعه فرهنگی مآب و مدبر پرست ایران یا طهران البته با خواندن رمانی مانند ژولی، عبرت خواهند گرفت زیرا همان تزلزل حیات خانوادگی همان تیره شدن روابط زن و شوهری ، همان اخلاق سبک و شبگردی ، همان تصنع و ظاهر پرستی ، همان دوری از طبیعت سالم و پاک و استغراق در ذریت ورنک و آرایش که در عصر روسو گریبانگیر پارسیها شده بود امروز دارد جامعه ما را استیلا می کند .

مخصوصاً طبقه نسوان ما که بقول خودشان کم کم داخل جامعه می گردند باید قبل از وقت از پیشه کنند که چطور از جامعه خارج

خواهند شد یعنی باصطلاح از آب چگونه خواهد درآمد . گفته اند **قدم الخروج قبل- الولوج!** سرآمد ها و نداشتها و بردباری ها و خانه داربهای ژولی، میتواند بس از خانههای راه گم کرده و از خانواده بیزارگشته و آبروه (بالماسکه) شده مارا از خلالت برهاند و آنها را براه راست هدایت کند . اگر خانههای ایران فرنگی بآیی میخواهند اینک افکارمستند بدلیل ویک عمر تجربه یکی از اعظم متفکرین

فرنگستان «ژان ژاک روسو» که تمدن حقیقی را در صحت و سادگی و صفا و پاکی طبیعی و در وظیفه شناسی و سعی و عمل و در فوق اینها در خدا شناسی میداند . و آرایش ظاهری و تمدن فئری و روح عیاشی و بی دینی و اوضاع زندگانی غیر صحتی و طبیعی و بیوفائی و بی علاقه گی و ناپرهیزی و عدم تقوی را دلیل انحطاط و فساد و هلاک و انقراض می شمارد .

§ (نسب و نژاد جماعت غربال بندان) §

از افادات ادیب الممالک فراهانی طاب الله ثراه

در فرانسه این گروه را (بوههین) گویند و چنان داند که از (بوهه) آمده اند انگلیسیها (ژبسی) گویند زیرا که آنها را از مهاجرین قدیم مصر شناخته اند . هولاندیها (کرد) گویند بکسر کاف و ضم راء گویند مصحف (کرد) باشد . اسپانیولیها (حبانوس) گویند یعنی شیطان . هندیها مافوش . کالو . سنت گویند و خودشان هم این قول را تصدیق دارند زیرا که وقتی از ایشان می پرسند (کجا هستی) میگویند (سند) یعنی (سندی) . ایضا به هندی **بخت کیم** معرب آن (زط) است . سویدیها (فنت) میگویند یعنی (گدا) . لهستانیها (زفکن) گویند که مصحف (چنگانه) است . مجاریها (فارادنیك) گویند یعنی فرعون و این قول مطابق عقیده انگلیسیها است . یونانیها (لادی) گویند . قاطبه فرنگیها (زنجمادی) گویند شاید آنها را از طایفه (زنگیان) دانسته باشند و یحتمل که محرف (چنگانه) باشد . عثمانیها (چنگانه) گویند یعنی (چنگزن) و مطرب (چنگنه) یعنی بی ادب عربها (حرامی) گویند یعنی دزد . مصریها (عجر) مینامند یعنی بی ناموس . افغانیها (لولی)